

다울 현대 판타지 장편소설

PAPYRUS NOVELS COLLECTION



나 혼자만 레벨업

Ragnarok

راز رگناروك

ترجمہ : واٹو

PAPYRUS
파피루스



دنیای انیمه

عنوان و نام پدید آورنده: دائول

مشخصات گروه ترجمه: دنیای انیمه

ترجمه فارسی لایت ناول تکرو: رگناروک

مشخصات ظاهری: ۱۳ صفحه

عنوان اصلی: 나 혼자만 레벨업: 라그나로크

موضوع: وب ناول – رمان های شرقی

تکرو: رگناروک
دائول

ترجمه: Rasoul_AK
ویراستار: Red.Head
صفحه آرا: hamedf
هماهنگی: Red.Head
بازخوان: hamedf

دنیای انیمه AnimWold |



[@AWnovel](https://twitter.com/AWnovel)



[@AW Manga](https://twitter.com/AW_Manga)

پیش رو
نگار و

قسمت ۱۱۰

«اهم.»

توماس آندره، با خجالت گلوی خودش را صاف کرد و روبروی سوهو نشست.

جین هو و دستیار آندره، لورا نیز کنارشان نشستند.

لورا در حالی که آن پیرمرد ساکت شده بود و بهشان توجهی نداشت از طرفش گفت:

«من معذرت می‌خوام. تمام این قضیه تقصیر توماسه. ما با نهایت تواضع ازتون طلب

بخشش می‌کنیم.»

او از سوهو و جین هو معذرت‌خواهی کرد. با توجه به اینکه یو جین هو سهامدار اصلی

انجمن لاشخور بود، چاره‌ای جز التماس برای بخشش از مدیرعامل نداشت.

«بچه‌بازی رو بذار کنار و معذرت‌خواهی کن، توماس»

آندره ناشیانه سرفه کرد. «ولی من یه لاشخورم. اینکه واسه یه خرده پول پیام...»

«باید بدونی که اگه جناب یو تصمیم بگیرن پولشون رو از انجمن خارج کنن سهام انجمن

به شدت سقوط می‌کنه، ارزش خودتم همین‌طور.»

با حرف لورا، توماس ناشیانه طرز نشستش را عوض کرد و صاف نشست «اهم. فکر کنم یه یه کم زیاده روی کردم آقای یو.» بالینکه هنوز خجالت زده بود، باز هم اضافه کرد: «هاهاها. بیاین بهش به عنوان یه سوء تفاهم به خاطر کره‌ای ضعیف من نگاه کنیم و با خنده از کنارش رد بشیم.»

جین‌هو جواب داد: «واسه کسی که میگه کره‌ایش ضعیفه، لهجه استثنائی‌ای داری. حس می‌کنم خودتم کره‌ای هستی.»

«واسه اینه که من طرفدار سریالای کره‌ایم. این اواخر از این داستانی انتقامی زیاد نگاه کردم. واسه همین یه کمی پیشرفت کردم.»

همان‌طور که پیرمرد داشت سعی می‌کرد با شوخی جو را عوض کند لورا سرش را با تأسف تکان داد: «فقط معذرت‌خواهی کن توماس، همین.»

با وجود ناامیدیش نتوانست جلوی خودش را برای چک کردن واکنش جین‌هو بگیرد.

این اولین بار بود که به این کشور می‌آمد. ولی حتی او هم درمورد نفوذ این شرکت خبر داشت. نرم‌افزار آجین... یک کمپانی جهانی که دنیا را در بازی‌های واقعیت مجازی رهبری می‌کرد. هرچند به نظر می‌آمد که شکارچی‌ها و صنعت بازی‌سازی به هم ربطی ندارند، اما بیشتر شرکت‌های بزرگ مجبور شدند به هر نحوی شده خودشان را قاطی کنند.

این حقیقت که نرم‌افزار آجین داشت یک بازی به اسم «تکرو» با محوریت شکارچی‌ها توسعه می‌داد، اطلاعات ارزشمندی بین محافل شرکت‌ها به حساب می‌آمد. در برهه‌ای که مردم داشتند کم کم از این قضیه با خبر می‌شدند، افراد کمی بو برده بودند که شرکت جین‌هو از همان زمان فاجعه‌ی بزرگ برنامه‌ریزی این پروژه را شروع کرده بود. این با روشی که او داشت سهام انجمن‌های مطرح سراسر جهان را جمع می‌کرد معلوم شده بود. انگار پیش‌بینی کرده بود که به محض انتشار بازی درمورد شکارچی‌های واقعی، قیمت سهامشان سر به فلک می‌کشد.

تکرور گناروک

لورا با خودش فکر کرد: (آقای یو واقعا آدم ترسناکيه. اون داره بازار خودش رو میسازه و تمام سهام‌های مربوطه رو جمع می‌کنه قبل از اینکه حتی بازی برای عموم منتشر بشه. این کاری نیست که هرکسی از پیشش بر بیاد).

توماس فقط قدرتمند و خشن بود، ولی دستیارش یکی از معدود کسانی بود که اعماق شخصیت جین‌هو را درک می‌کرد. برای همین باید تمام سعیش را دربرابرش می‌کرد. به لطف مداخله‌ی او، این وضعیت داشت سامان می‌گرفت. جین‌هو یک نفس راحت کشید: «متوجهم، برای الان همین کافیه. ولی چی شما رو به کره کشونده جناب آندره؟ و چرا شما افتادین دنبال سوهو؟»

توماس حس کرد که آن جو سنگین از بین رفته: «اهم. بعدا اون قضیه رو توضیح میدم.» او با پوزخند به شکارچی جوان نگاه کرد: «سونگ سوهو، ما به کمکت نیاز داریم.»

سوهو ناباورانه برگشت و به عقب نگاه کرد: «چی؟ این حرف دیگه از کجا اومد؟»

(همین دو دقیقه پیش انگار می‌خواست من رو بکشه، بعد حالا ازم کمک می‌خواد؟ عقلش پاره سنگ ورداشته؟ یا شایدم زیادی پیر شده...)

ولی سوهو هم در جایگاهی برای عصبی شدن نبود، از آن جایی که خودش هم عذاب وجدان داشت.

«اولش فکر می‌کردم می‌تونم به زور ببرم. ولی اصلا تصور نمی‌کردم انقدر سخت باشه. به هر حال معذرت می‌خوام. من رو ببخش.»

سوهو همچنان به او زل زده بود.

«بابا بیخیال. ولش کن دیگه بچه جون. من حتی واسه اینکه شما اعضای انجمنم رو کشتین سر و صدا نکردم.»

اینجا دیگر سوهو لحظه‌ای تکان خورد و آرامش خودش را تقریباً از دست داد. ولی باز هم حالت گستاخ چهره‌اش را حفظ کرد: «هیچ ایده‌ای ندارم که داری در مورد چی حرف می‌زنی.»

جینهو گفت: «چی دارین می‌گین؟ سوهو تمام عمرش رو تو کره گذرونده. چطوری کسی که تا الان پاشو از کشور بیرون نداشته می‌تونه متهم به قتل اعضای انجمن لاشخور بشه؟»

برو از سایه با شور و شوق داشت مدیرعامل را تشویق می‌کرد:

[کارت خوب بود، همین‌طور ادامه بده.]

«سوال خوبی بود. منم دوست دارم بدونم.» توماس که انگار انتظار این سوال را داشت، با پوزخند به پشتی صندلی تکیه داد: «البته که هیچ مدرکی نیست. هیچ شاهی هم نیست. همه چی ناپدید شده، از جسد اعضای گمشده‌ی انجمن گرفته تا هر می که همین‌جوری سرش رو انداخته پایین و غیب شده.»

لورا با بالا بردن عینکش اضافه کرد: «جناب یو، لطفاً این ادعاها رو نادیده بگیرین. ما واقعا چیزی برای ارائه به عنوان مدرک نداریم. با این حال، یه سری گزارش عجیب از سمت انجمن شکارچیان آسورا که از هرم جون سالم به در بردن به دستمون رسیده. اون‌ها ادعا کردن که با یک شکارچی کره‌ای به نام سونگ سوهو ارتباط برقرار کردن.»

برو بادی به غبغب انداخت و گفت:

[می‌دانستم که کار آن‌هاست ارباب جوان. من زبانشان را خواهم درید.]

سوهو آرامش خودش را حفظ کرد و به آرامی مورچه را در سایه‌اش لگد کرد: «هرکسی هم که بوده باشن، به نظر می‌رسه اشتباه گرفتن.»

لورا جواب داد: «البته که این هم یکی از احتمالات ممکنه. ما هم اهمیت خاصی نمی‌دیم. اعضای گمشده‌ی انجمن همیشه باعث دردسر بودن.»

تکرور گناروک

«آره، برام مهم نیست کی به اون کله پوکا حمله کرده. هرچند تو دوران اوجم، اجازه نمی‌دادم کسی که به اموال من دست زده از زیرش دربره.»

توماس چشمانش را تنگ کرد و دندان‌هایش را به هم فشار داد. هرچند مثل قبل بی‌پروایانه هاله‌ی خونخواه خودش را بروز نداد. به جای آن یک واکنش تلخ نشان داد و با یک صدای آه مانند زمزمه کرد: «می‌بینی که الان مسئله‌ی مهم‌تری تو دست و بالمونه.»

توماس ناگهان به چشمان سوهو زل زد و با جدیت گفت: «برای همین که به کمکت نیاز دارم.»

«دقیقا چه کمکی از من برمیاد؟ من فقط یه شکارچی رده C ام.»

الان حتی سوهو هم کنجکاو شده بود. یک شکارچی رده S از آمریکا در چه مورد می‌توانست از او کمک بخواهد؟

«چه رده C باشی چه رده E فرقی نداره. پیشگویی‌های نورما سلنر هیچ‌وقت اشتباه نبوده.»

جین‌هو اولین کسی بود که واکنش نشان داد: «نورما سلنر؟ داری میگی که پیشگو در مورد سوهو پیشگویی کرده؟»

به این دلیل که تنها کسی بود که خاطرات زندگی گذشته‌اش را داشت، بیشتر از هرکسی اهمیت پیشگویی‌های نورما را می‌دانست.

«آره، اون پیرزن دقیقا به سونگ سوهو از کره‌ی جنوبی اشاره کرد. گفت اون تنها کسیه که می‌تونه بهم کمک کنه.»

سوهو که ناگهان از بحث جدا افتاده بود دوباره پرسید: «دقیقا داری درمورد چه جور کمکی حرف می‌زنی؟»

«خودم هم دقیق نمی‌دونم. پیشگویی‌های اون پیرزن فقط تا همین جا بود. ولی اصرار کرد که این رو بهت بگم. سیاهچال رودخانه‌ی یخی، یه سری سرنخ درمورد مادرت اون جا پیدا می‌کنی.»

سوهو و جین‌هو که هیچکدام انتظار شنیدن این حرف را نداشتند، چشمانشان از شدت تعجب گشاد شد. حتی برو، که از پایین گوش می‌کرد نتوانست جلوی هیجان خودش را بگیرد:

[کییییییک! یک سرنخ درمورد بانو هه این! این یک معجزه‌ست ارباب جوان! یک معجزه!]

(یه دقیقه ساکت شو! بزار فکر کنم.)

ناگهان ذهن سوهو کاملاً به هم ریخت.

(اصلاً این قضیه جور درمیاد؟ یه مهمون ناخونده، از یه کشور خارجی، کاملاً بدون دعوت اومده و از مادرم که چند ساله ناپدید شده خبر آورده؟)

جین‌هو با ناامیدی به سوهو نگاه کرد: «س... سوهو! اگه این پیشگویی نورما سلنره که داریم ازش حرف می‌زنیم، میشه بهش اعتماد کرد! شاید تو ندونی، ولی اون...»

[من هم از این موضوع خبر دارم! اربابم قبلاً اشاره کرده بودند که پیشگوی قدیمی حتی جنگ بین ارتش سایه و فرمانروایان را به صورت دقیق پیش‌بینی کرده بود! من هیچگونه تصویری درمورد اینکه سیاهچال رودخانه‌ی یخی چیست ندارم، ولی این موضوعیست که حتماً باید به آن توجه کنید!]

درحالی که برو در سایه‌ها داد و بی‌داد می‌کرد، لورا با چهره‌ای جدی تلاش می‌کرد سوهو را قانع کند: «من می‌تونم ضمانت نورما سلنر رو بکنم. من خودم شخصا حرفاشون رو شنیدم. با اینکه اطلاعات بیشتری بهمون ندادن، بهمون اطمینان دادن که اگه سوهو بهمون کمک کنه اون هم از این ماجرا سود می‌بره.»

تکرور گناروک

سوهو که سعی داشت ذهن درهمش را آرام کند به سختی توانست حرف بزند: «در نظر می گیرمش.»

توماس از ته دل خندید: «انجام شده در نظرش بگیریم، نه؟ ایول. می دونستم قبول می کنی.»

«توماس، منظورش این بود که در موردش فکر می کنه. شاید بهتر باشه یه کم بیشتر کراهی تمرین کنی.»

«جفتش یکیه بابا.» توماس که حرف سوهو را آن طور که خودش می خواست تعبیر کرده بود به خندیدن ادامه داد.

[ارباب جوان، شما می روید دیگه، نه؟]

بعد از آن که توماس به هتل برگشت، سوهو به خانه رفت و برو را در حال چرخیدن در اتاق دید.

[حتی اگر بانو هه این تحت محافظت ارباب باشند هم ایشان فقط یک انسان هستند. فقط فکر سختی هایی که ممکن است با آنها روبرو شده باشند... تا حد مرگ نگرانم می کند... آههه!] برو از شانه های سوهو بالا رفت و به پیرهنش چسبید و شروع کرد به گریه کردن.

ولی سوهو مدت ها پیش تصمیمش را گرفته بود: «معلومه که میرم.»

این اولین سرنخی بود که در مورد مادرش که برای چندسال گم شده بود به دست آورده بود. حتی اگر پیشگویی غلط از آب در می آمد، خودش باید می رفت و بررسی می کرد. اینکه فوراً جواب نداده بود دلیل دیگری داشت.

«این سیاهچال رو نمی‌دونم چی کارش کنم... ما هیچ اطلاعاتی درموردش نداریم.» او نمی‌دانست که سیاهچال کجاست، ولی حتی برای یک شکارچی رده S هم مشکل‌ساز بود. او نمی‌توانست بدون هیچ اطلاعاتی با سر به سمت چنین مکانی شیرجه بزند.

(اگر سرنخی در مورد مادرم باشه، دلیل بیشتری برای محتاط بودن دارم.)

پس از مشاهده‌ی خلق و خوی آندره، سوهو می‌دانست که احتمالاً در همان لحظه ر بوده شده و به ایالات متحده منتقل می‌شود.

(معلومه اون مرد یه تخته‌اش کمه. اومده بود تا ازم کمک بخواد، اما در نهایت بلافاصله بهم حمله کرد... باید خوب به این موضوع فکر کنم.)

تعجب‌آور نبود اگر پیرمرد فردا صبح در خانه‌اش حاضر میشد تا او را روی شانه‌هایش حمل کند. اولویت سوهو جمع‌آوری هر چه بیشتر اطلاعات در مورد سیاهچال رودخانه‌ی یخی قبل از ورود به آن بود.

مشکل دیگر این بود که حتی خود توماس اطلاعات بسیار کمی در مورد این مکان داشت. انجمن لاشخور، علی‌رغم اینکه یک سازمان بزرگ بود، به دلیل قابلیت‌های اطلاعاتی خود شناخته‌شده نبود. این به این دلیل بود که آن‌ها پیشگوی معروف، خانم نورما سلنر را در کنار رئیس خود داشتند. آن‌ها بر پیش‌بینی‌های او تکیه کرده بودند، بنابراین توانایشان برای جمع‌آوری و گردآوری فعال اطلاعات به تدریج کاهش یافته بود.

به همین دلیل بود که سوهو از عمویش خواست تا جایی که ممکن است اطلاعات بیشتری در مورد سیاهچال رودخانه‌ی یخی جمع‌آوری کند، البته پس از اینکه پیرمرد را به هتل خود بازگرداندند. سوهو همچنین با استفاده از هانترنت و هر چیز دیگری که می‌توانست، شروع به ردیابی اطلاعات کرد.

«اگه سرنخی در مورد مادرم اون‌جا وجود داشته باشه، نمی‌تونم هیچ اشتباهی انجام بدم. قبل از رفتن باید کاملاً آماده باشم...»

تکرور گناروک

همین که این را گفت، تلفن سوهو زنگ خورد.

«تلفنم قرار نیست هیچوقت استراحت کنه، نه...»

از زمانی که شکارچی شد، شاید گوشی او بیشترین رنج را دیده بود.

«یه شماره‌ی ناشناس؟»

او با تعجب به شماره تلفنی که روی صفحه نمایش داده شده بود نگاه کرد. برای لحظه‌ای مشکوک شد که شاید مزاحم باشد، اما با توجه به اینکه ممکن بود تماسی از طرف توماس یا لورا باشد، تصمیم گرفت به هر حال به آن پاسخ دهد.

صدای آن طرف کسی بود که اصلاً انتظارش را نداشت.

«سونگ سوهو! من اومدم اینجا! من، لئو سینگ!»

سوهو در حالی که به برو نگاه می کرد با دستش گوشی را پوشاند و گفت:

«لئو... اون دیگه کی بود؟»